

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم

۶۷۷۳

## عربی. زبان قرآن (۳)

رشته ادبیات و علوم انسانی

پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه

کد ۱۱۲۲۰۷

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲



## الدرس الثالث برگرد

﴿فَمَا رَحْمَةٌ مِنْ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فِظَا﴾

غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ ... ﴿آل عمران: ۱۵۹﴾

پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

﴿ثَلَاثُ قِصَصٍ قَصِيْرَةٍ (بِتَصْرِفٍ)﴾

سه داستان کوتاه (با تصرف و دستکاری)

۱. إِحْتِرَامُ الْأَطْفَالِ: احترام به کودکان

ذَاتَ يَوْمٍ كَانَ رَجُلٌ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَ بَعْدَ لَحْظَاتٍ جَاءَ ابْنُهُ وَ سَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَ نَحْوَ وَالِدِهِ، فَقَبَّلَهُ الْأَبُ وَ أَجْلَسَهُ عِنْدَهُ. فَرَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَمَلِهِ.

روزی مردی نزد پیامبر خدا ﷺ نشست. و بعد از چند لحظه پسرش آمد و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به سوی پدرش رفت، پدر او را بوسید و او را نزد خود نشاند. پیامبر خدا ﷺ از کار او خوشحال شد.

وَ بَعْدَ قَلِيلٍ جَاءَتْ بِنْتُهُ، وَ سَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَتْ نَحْوَ وَالِدِهَا. أَمَا الْوَالِدُ فَلَمْ يَقْبَلْهَا وَ لَمْ يَجْلِسْهَا عِنْدَهُ. فَأَنْزَعَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ: لِمَ تُفَرِّقُ بَيْنَ أَطْفَالِكَ؟<sup>۲۱</sup>

و اندکی بعد دخترش آمد، و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به سوی پدرش رفت. اما پدر او را بوسید و او را نزد خود نشانید. پس پیامبر خدا ﷺ آزرده و ناراحت شد، و فرمود: «چرا میان کودکانت فرق می‌گذاری؟»

نَدِمَ الرَّجُلُ وَ أَخَذَ يَدَ بِنْتِهِ وَ قَبَّلَهَا، وَ أَجْلَسَهَا عِنْدَهُ.

مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت، و او را بوسید و وی را نزد خودش نشاند.

۲. الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ: شیما دختر حلیمه

كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُخْتُ مِنَ الرِّضَاعَةِ اسْمُهَا الشَّيْمَاءُ.

فرستادهٔ خدا ﷺ خواهر شیرینی به نام شیما داشت. (خواهر شیرینی داشت که نام او شیما بود).

كَانَتْ الشَّيْمَاءُ تَحْضُنُ النَّبِيَّ ﷺ صَغِيرًا وَ تُلَاعِبُهُ وَ تَقُولُ:

شیما پیامبر را در خردسالی (در حالی که خردسال بود) در آغوش می‌گرفت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت:

يَا رَبَّنَا أَبَقَ لَنَا مُحَمَّدًا مَفْعُولٍ حَتَّىٰ أَرَاهُ<sup>۲۲</sup> يَافِعًا وَ أَمْرَدًا<sup>حَال</sup>

ای پروردگار ما، محمد را برای ما نگه دار تا او را در حالی که جوانی کم سن و سال و نوجوان است ببینم

وَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ شَدِيدَ التَّعَلُّقِ بِهَا فِي الطُّفُولَةِ؛ پیامبر در کودکی به او بسیار وابسته بود؛

<sup>۲۱</sup> لِمَ تُفَرِّقُ: چرا فرق می‌گذاری؟ / لِمَ تُفَرِّقُ: فرق نگذاشتی (م + مضارع = معادل ماضی منفی)

<sup>۲۲</sup> حَتَّىٰ أَرَاهُ: تا او را ببینم (أَرَى + ه).

برگرد درک مطلب

فَمَرَّتِ الْأَيَّامُ وَ فِي عَزْوَةٍ حُنَيْنٍ فِي السَّنَةِ الثَّامِنَةِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَقَعَتِ الشَّيْمَاءُ أَسِيرَةً بِيَدِ الْمُسْلِمِينَ؛  
روزها گذشت و در غزوه حنین در سال هشتم بعد از هجرت شیما به دست مسلمانان اسیر شد.

فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأُخْتُ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الرِّضَاعَةِ...»؛  
و به آنها گفت: «من خواهر شیری پیامبرم...»

فَلَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهَا، فَأَخَذُوهَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَعَرَفَهَا وَ أَكْرَمَهَا وَ بَسَطَ لَهَا رِدَاءَهُ؛ ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَلَيْهِ، وَ خَيْرَهَا بَيْنَ  
الْإِقَامَةِ مَعَهُ مُعَزَّرَةً<sup>حال ۱</sup> أَوْ الْعُودَةِ<sup>حال ۲</sup> إِلَى قَوْمِهَا سَالِمَةً رَاضِيَةً.

پس آنها حرف او را باور نکردند (نپذیرفتند) و او را نزد پیامبر خدا ﷺ بردند، پس [پیامبر] او را شناخت و او را گرامی داشت و بالایوش خود را برایش پهن کرد؛ سپس او را بر آن نشانند و به او اختیار داد بین اینکه نزد او با عزت و گرامی بماند یا با سلامتی و خوشنودی نزد قومش بازگردد. (بین ماندن همراه او با عزت یا برگشتن به سوی قومش با سلامتی و رضایت مخیر کرد)

فَأَخْتَارَتِ الشَّيْمَاءُ قَوْمَهَا، فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَرْسَلَهَا إِلَى قَوْمِهَا بِإِعْزَازٍ.

پس شیما قومش را برگزید، پس پیامبر خدا او را آزاد کرد و او را با عزت نزد قومش فرستاد.

برگرد درک مطلب

فَأَسْلَمَتْ وَ دَافَعَتْ عَنْ أَخِيهَا وَ دَعَتْ قَوْمَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَ بَيَّنَّتْ أَخْلَاقَ النَّبِيِّ ﷺ لَهُمْ فَأَسْلَمُوا.

پس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و قومش را به اسلام فرا خواند و اخلاق پیامبر را برایشان توضیح داد پس مسلمان شدند.

﴿فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَيْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتُ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ آل عمران: ۱۵۹

پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

۳. أَعْجُوزُ الْمُحْسِنُ پیرمرد نیکوکار

مفعول صفت (اسم) صفت (الجملة بعد النكرة)

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ شَاهِدَ «كِسْرِي أَنْوَشِرَوَانُ» فَلَاحًا عَجُوزًا يَغْرِسُ فِسِيلَةَ جَوْزٍ، فَتَعَجَّبَ وَ قَالَ:

در روزی از روزها پادشاه ایران خسرو انوشیروان کشاورز پیری را دید که نهال گردویی را می‌کاشت، پس شگفت زده شد و گفت:

أَيُّهَا الْفَلَّاحُ، أَتَأْمَلُ أَنْ تَعِيشَ حَتَّى تَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهَا؟!

ای کشاورز، آیا امید داری که زندگی کنی تا اینکه از میوه‌اش بخوری؟!

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تُنْمِرُ عَادَةً إِلَّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَوَاتٍ؟!

آیا نمی‌دانی که آن معمولاً میوه نمی‌دهد مگر بعد از ۱۰ سال؟! (آن تنها پس از ده سال میوه می‌دهد؟)

۲ خَيْرٌ: [خَيْرًا] - هُ فِي الْأَمْرِ أَوْ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ: او را در آن کار یا میان دو کار مخیر کرد. تا هر کدام را که بخواهد برگزیند.  
- خیار: در این عبارت «اختیار، آزادی، اظهار میل». خیار جمع «خیر به معنای بهترین» هم داریم.

فَقَالَ الْعَجُوزُ: **عَرَسَ** الْأَخْرُونَ أَشْجَارًا، فَتَحْنُ أَكَلْنَا مِنْ ثَمَرِهَا، وَ تَحْنُ نَعْرَسُ أَشْجَارًا لِكَي يَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهَا الْأَخْرُونَ.<sup>۲۴</sup>  
 پس پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشتند، پس ما از میوه هایش خوردیم، و ما درختانی را می کاریم تا دیگران از میوه هایش بخورند.

فَقَالَ أَنْوَشِرَوَانُ: «أَحْسَنْتَ يَا شَيْخُ!» وَ أَمَرَ أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَلْفَ دِينَارٍ. فَقَالَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ فَرِحًا: «مَا أَسْرَعَ إِثْمَارَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ!»<sup>۲۵</sup>

پس انوشیروان گفت: «آفرین بر تو ای پیرمرد (شیخ، بزرگ)!» و دستور داد که به کشاورز هزار دینار داده شود (بدهند).  
 پس کشاورز پیر با خوشحالی گفت: «میوه دادن این درخت چقدر سریع است!»

برگرد درک مطلب

فَأَعْجَبَ أَنْوَشِرَوَانُ كَلَامَهُ وَ أَمَرَ مَرَّةً ثَانِيَةً أَنْ يُعْطَى لَهُ أَلْفَ دِينَارٍ آخَرَ.

پس سخنان انوشیروان را به شگفتی در آورد (از سخن او خوشش آمد) و دوباره (بار دوم) دستور داد هزار دینار دیگر به او بدهند.

معادل لای نفی جنس مفعول حال (فعل)

«مَا مِنْ رَجُلٍ يَعْزِسُ عَرَسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْ ثَمَرِ ذَلِكَ الْعَرَسِ» رسول الله ﷺ

هیچ کسی نیست که نهالی بکارد، مگر این که خداوند به اندازه آنچه از میوه (میوه ای که) آن درخت بیرون آید، برایش پاداش بنویسد.

مفرد فسايل: فَسَيْلَةٌ  
 مثالهای دیگر:  
 فُضَيْلَةٌ : فُضَيْلَةٌ  
 عَجَائِبُ : عَجِيبَةٌ  
 زُدَائِلُ : زُدَيْلَةٌ  
 كِبَائِرُ : كَبِيرَةٌ

هُمَا يَعْزِسَانِ فُضَائِلٍ فِي بَدَايَةِ حَيَاتِهِمَا الْجَدِيدَةِ.

آنها ابتدای زندگی جدیدشان نهالهایی می کارند.

### المعجم برگرد

أَبَقَ: نگه دار (أَبَقِيَ، يَبْقِي)	إِنْفَضَ: پراکنده شد (مضارع: يَنْفِضُ)	أَلْعُودَةُ: برگشتن = أَلْرُجُوعُ
الْإِثْمَارُ: میوه دادن	الْجُوزُ: گردو	عَرَسَ -: کاشت
أَمَرَ: میوه داد	حَضَنَ: در آغوش گرفت	الْعَرَسُ: نهال، کاشتن نهال
إِخْتَارَ: برگزید = اِتَّخَذَ (مضارع: يَخْتَارُ)	خَرَّ: اختیار داد	غَلِيظُ الْقَلْبِ: سنگدل
أَعْتَقَ: آزاد کرد	دَافَعَ: دفاع کرد	الْفَسَيْلَةُ: نهال
الْإِعْزَازُ: گرمی داشتن	دَعَتْ: مؤنث «دعا» (دعوت کرد)	«جمع: الْفَسَائِلُ»
«بَاعْزَازُ: با عزت»	رَاحَ: رفت = دَهَبَ	الْفُضْ: تندخو
أَكْرَمَ: گرمی داشت	الرِّدَاءُ: روپوش بلند و گشاد روی دیگر	لَاعَبَ: با ... بازی کرد
الْإِقَامَةُ: ماندن	جامه ها	لِثَّتْ: نرم شدی (ماضي: لَانِ - ، مضارع: يَلِينُ)
الْأَمْرُدُ: پسر نوجوانی که سبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است.	الرِّضَاعَةُ: شیر خوارگی	ما أَسْرَعُ: چه شتابان است!
أَمَلٌ: امید داشت	الشَّيْخُ: پیرمرد، پیشوا	مَرَّ: گذر کرد (مضارع: يَمُرُّ)
إِنْزَعَجَ: آزرده شد	«جمع: الشُّبُوحُ»	الْمُعْزُزُ: گرمی
	الْعَجُوزُ: پیرمرد، پیرزن «جمع: الْعَجَائِزُ»	أَلْيَافِعُ: جوان کم سال

<sup>۲۴</sup> آخر (وزن أفعال) اسم تفضیل: دیگر / مفهوم: دگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند

<sup>۲۵</sup> أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَلْفَ دِينَارٍ: أَنْ يُعْطَى: فعل مضارع مجهول، الْفَلَّاحُ: نائب فاعل / أَلْفٌ: مفعول و منصوب علامته فحه

<sup>۲۶</sup> منظور: چقدر سریع این درخت میوه داد!

<sup>۲۷</sup> أَعْجَبَ: به شگفتی واداشت، به شگفتی در آورد؛ أَعْجَبَ أَنْوَشِرَوَانَ كَلَامَهُ: انوشیروان از سخن او خوشش آمد.

### حَوْلِ النَّصِّ بَرگرد

کھ. أ. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

اسم فاعل اسم فاعل

۱- ما قَالَتِ الشَّيْمَاءُ لِلْمُسْلِمِينَ حِينَ وَقَعَتْ فِي الْأَسْرِ؟ - فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لِأَخْتِ النَّبِيِّ مِنَ الرُّضَاعَةِ...»  
شیما وقتی اسیر شد به مسلمانان چه گفت؟ - به آنها گفت: من خواهر شیری پیامبرم.

۲- كَمْ دِينَارًا أَمَرَ أَنْوَشِرَوَانُ أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ؟ - أَمَرَ أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَلْفَ دِينَارٍ  
انوشیروان دستور داد که چند دینار به کشاورز بدهند؟ - دستور داد به کشاورز هزار دینار داده شود.

۳- مِنْ أَيِّ شَيْءٍ انْزَعَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ - انْزَعَجَ مِنْ فِعْلِ رَجُلٍ لَمْ يَقْبَلْ إِلَّا ابْنَهُ، فَرَفَقَ بَيْنَ أَطْفَالِهِ. يَا انْزَعَجَ مِنْ فِعْلِ  
الرَّجُلِ وَ تَفْرِيقِهِ بَيْنَ أَطْفَالِهِ

پیامبر از چه چیزی آزرده و ناراحت شد؟ - از کار مردی ناراحت شد که فقط پسرش را بوسیده بود و بین بچه‌هایش فرق گذاشته بود. یا از کار مرد و فرق گذاری او میان بچه‌هایش ناراحت شد.

۴- مَاذَا كَانَ يَغْرِسُ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ؟ - كَانَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ يَغْرِسُ فَيْسِيلَةَ جَوْزٍ.  
کشاورز پیر چه چیزی می کاشت؟ - نهال گردویی را می کاشت.

۵- مَنْ قَبَّلَ الْوَالِدَ فِي الْبِدَايَةِ؟ - قَبَّلَ الْوَالِدُ ابْنَهُ.  
در ابتدا پدر چه کسی را بوسید؟ - پدر پسرش را بوسید.

۶- مَنْ هِيَ الشَّيْمَاءُ؟ - الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ وَ أُخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرُّضَاعَةِ.  
شیما کیست؟ - شیما دختر حلیمه و خواهر شیری پیامبر است.

ب. عَيِّنِ الصَّحِيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ ✗

۱- دَعَتِ الشَّيْمَاءُ قَبِيلَتَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ بَعْدَ أَنْ أَعْتَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ. ✓  
شیما قبیله‌اش را بعد از اینکه پیامبر ﷺ آزادش کرد به اسلام دعوت کرد.

۲- لَوْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فَظًا لَأَنْفَضَ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ. ✓  
اگر پیامبر تندخو بود، بی گمان مردم از پیرامونش پراکنده می شدند.

۳- الْأِهْتِمَامُ بِغَرْسِ الْأَشْجَارِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ فَرْدٍ مِنَّا. ✗  
همت ورزیدن (اهتمام ورزیدن) به کاشت درختان بر هر فردی از ما واجب و بایسته است.

۴- كَانَ أَنْوَشِرَوَانُ أَحَدَ مُلُوكِ إِيرَانَ قَبْلَ مِئَةِ سَنَةٍ. ✗  
انوشیروان یکی از پادشاهان ایران صد سال پیش بود.

۵- تُنْمَرُ شَجَرَةُ الْجَوْزِ بَعْدَ سَنَتَيْنِ عَادَةً. ✗  
درخت گردو معمولاً بعد از دو سال میوه می دهد.

۶- كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ الْأَطْفَالَ. ✓  
پیامبر کودکان را دوست می داشت.

## ه اِغْلَمُوا ه برگرد

سُلوْبُ الْاِسْتِثْنَاءِ ← جمله مثبت + جمله منفی + مستثنی منه موجود  
به این جمله دقت کنید.

- «حَضَرَ الزُّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الْاِمْتِحَانِ اِلَّا حَامِداً» همشاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.
- کلمه «حَامِداً» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزُّمْلَاءُ» مستثنی مِنْهُ و «اِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.<sup>۲</sup>
  - مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».
  - به کلمه‌ای که مستثنی از آن جدا شده است، مستثنی مِنْهُ گفته می‌شود.

حَامِداً	اِلَّا	فِي صَالَةِ الْاِمْتِحَانِ	الزُّمْلَاءُ	حَضَرَ
مستثنی	ادات استثناء		مستثنی مِنْهُ	
حَامِداً	اِلَّا	فِي صَالَةِ الْاِمْتِحَانِ	حَضَرُوا	الزُّمْلَاءُ
مستثنی	ادات استثناء			مستثنی مِنْهُ

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْاِنْفَاقِ اِلَّا الْعِلْمَ.

مستثنی مِنْهُ      ادات استثناء      مستثنی

مستثنی مِنْهُ: اسمی که بتوان از آن کسی یا چیزی را جدا کرد.  
مثنی و جمع (الوالدین- الطلاب- الناس و ..)/دارای مفهوم عام باشد (كُلُّ-جميع- أحد-إنسان-كلاماً و...)/ضمیر متکلم مع الغیر و غیر مفرد (نحن-نا-هم و ...)

### که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وُجْهَهُ...﴾ القصص: ۸۸

همه چیز جز چهره او نابود شدنی است. / جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ ﴿۱﴾ اِلَّا اِبْلِيسَ ﴿۲﴾ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۳﴾﴾ ص: ۷۴  
پس همه فرشتگان با هم سجده کردند؛ جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد. (مؤلف)  
پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند \* مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)  
در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبر ورزیدند و از کافران بود. (مکارم شیرازی)

۳- ﴿كُلُّ عَيْنٍ بِاَكْيَةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ اِلَّا ثَلَاثًا اَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْوٍ ° ۱ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ، وَ عَيْنُ عَقْدٍ ° ۲ عَنِ مَحَارِمِ اللّٰهِ، وَ عَيْنُ فَلَاحٍ ° ۳ مِنْ حَشِيَّةِ اللّٰهِ.﴾ رسول الله ﷺ نُحِفَ الْعُقُولِ: ص: ۹

هر چشمی روز رستاخیز گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از محرّمات الهی بر هم نهاده شده، و چشمی که از پروای خدا لبریز (ازاشک) شده است.

<sup>۱۱</sup> مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزُّمْلَاءُ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْاِمْتِحَانِ اِلَّا حَامِداً» مستثنی مِنْهُ «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزُّمْلَاءُ» مستثنی مِنْهُ است.

<sup>۲۱</sup> مَحْرَمَةٌ: حج مَحَارِم [حرم]: چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.

۴- **كُلُّ وَعَاءٍ يَتَّقِي** بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّبِعُ بِهِ. الإمام علي عليه السلام  
 [کنجایش] هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شود، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.

۵- **كُلُّ شَيْءٍ يَوْجُ** إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبُ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ لَاحَ. مثلًا: عربي  
 هرچیزی جز ادب هرگاه زیاد شود، ارزان می‌شود؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود پر بها (گران) می‌شود.

۶- لا تَعَلَّمُ زَمِيلَاتِي اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةً  
 به جز عطیه همکلاسی‌هایم زبان فرانسه بلد نیستند. (نمی‌دانند)

۷- حَلَّ الطُّلَابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةً.  
 دانش‌آموزان مسئله‌های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.

۱. سَهَرَ - : بیدار ماند ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَاضَ: لبریز شد ۴. الْخَشْيَةَ: پروا ۵. الْوَعَاءَ: ظرف «جمع: الْأَوْعِيَّة» = الإناء  
 «جمع: آنية» ۶. ضَاقَ: تنگ شد ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضَاقَ ۸. رَخَّصَ: ارزان شد ۹. غَلَا: گران شد ≠ رَخَّصَ

### یک نکته در ترجمه:

هنگامی است که پیش از **إِلَّا** جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد، می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد نیز ترجمه کنیم؛ مثال:

إلای «حصریه» تاکید را می‌رساند.

در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.

إلّا به معنای «فقط و تنها»  
 با فعل مثبت یا ایجابی می‌آید.

ما شاهدتُ في المكتبةِ إلاَ كاظماً. ← در کتابخانه، [کسی] جز کاظم را ندیدم.

### تفاوت **إِلَّا** با **إِنْ** + لا تفاوت **أَلَا** با **أَلَا** توجه به تلفظ **أَلَا** (أَنْ + لا)

لا تَقُلْ كَلِمَةً إِلَّا الْحَقَّ. (إِلَّا: اداة استثناء + اسم)  
 هلْ جَزَاءُ إِحْسَانٍ إِلَّا إِحْسَانٌ < (إِلَّا: اداة حصر + اسم)  
 إلا تحاول فلن تنجح (إِنْ + لاى نفى + تحاولون) که **إِنْ** شرطیه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به سکون تغییر کند.

أَلَا تَعَلَّمُ أَنْ فَسِيلَةَ الْجُوزِ لَا تُثْمَرُ عَادَةً.  
 (أُ بِه معنی آیا + لاى نفى + تَعَلَّمُ)  
 أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْسًا وَ نَاوِلْهَا.  
 (أَلَا بِه معنی هان، آگاه باش: حرف تنبیه و آگاهی است)

إِنَّ الْقُرْآنَ يَأْمُرُ الْمُسْلِمِينَ أَلَّا يَسْبُوا مَعْبُودَاتِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْكُفَّارِ.  
 (أَنْ + لاى نفى + يَسْبُونَ) که **أَنْ** ناصبه باعث شده نون از آخر فعل مضارع حذف شود.  
 یا إبليس ما لك أَلَا تَكُونُ مَعَ السَّاجِدِينَ  
 (أَنْ + لاى نفى + تَكُونُ) که **أَنْ** ناصبه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به فتحه تغییر کند.

## از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إِنَّمَا»

جمله ای که با إِنَّمَا شروع شده باشد، در ترجمه از تعابیری مانند «فقط-تنها-بدون شک و ..» استفاده می‌کنیم.  
 إِنَّمَا النَّاسُ لَأُمٍّ وِ لَأَبٍ. مردم فقط از یک پدر و مادرند.  
 إِنَّمَا الْفَخْرُ بِعَقْلِ ثَابِتٍ وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ. افتخار فقط به عقلی استوار و حیا و پاکدامنی و ادب است.  
 إِنَّمَا الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ. عزت فقط از آن خداوند و پیامبرش و مؤمنان است.  
 إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او می‌ترسند.  
 إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. فقط خردمندان پند می‌گیرند.

## از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إِلَّا»

📌 نکته‌های کلیدی:

دو شرط لازمه برای اینکه در ترجمه جمله دارای **إِلَّا**، از تعابیری مانند «فقط-تنها» استفاده کنیم.  
 (۱) جمله منفی<sup>۲۰</sup> (ما، لای نفی، لم، لن، لای نفی جنس، لیس) یا استفهامی (أ، هَل) یا دارای فعل نهی باشد  
 (۲) مستثنی منه حذف شده باشد  
 یعنی کلمه بعد از **إِلَّا** را نتوانی از چیزی جدا کنی  
 یا ناقص در ارکان جمله قبل از **إِلَّا** (راه فهمیدنش هم اینست که معنای جمله قبل از **إِلَّا** ناقص باشد  
 یا هنگام ترجمه، جمله با حذف **إِلَّا** زیبا و کامل بشود.

**ترجمه**  
**إِلَّا** با فعل منفی

← **تنها + کلمه بعد از **إِلَّا** + فعل مثبت**

← **کسی یا چیزی + به جز یا مگر + کلمه بعد از **إِلَّا** + فعل منفی**

ما تُرْسِلُ الْأَنْبِيَاءَ  
 فعل منفی مفعول

إِلَّا مُبَشِّرِينَ  
 أداة استثناء حال

و مُنذِرِينَ.  
 و مُنذِرِينَ.

پیامبران را فقط بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. یا پیامبران را جز بشارت دهنده و بیم دهنده نفرستادیم.

## که إِخْتِزَ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ.

۱- ﴿وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...﴾<sup>۲۱</sup> الانعام: ۳۳ اسلوب حصر چون مستثنی منه ذکر نشده است.  
 زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است.  
 و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند)

۲- ﴿... لَا يَبْتَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۲۲</sup> يوسف: ۸۷ اسلوب حصر چون مستثنی منه ذکر نشده است.  
 تنها گروه کافر از رحمت خدا نومید می‌شوند.  
 جز قوم کافران از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (مؤلف کتاب)  
 جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (فولادوند)

<sup>۲۰</sup> ممکن است فعل بار معنایی منفی داشته باشد؛ مانند: رفض: نپذیرفت، يقنط: نومید می‌شود، أبتى: امتناع ورزید  
<sup>۲۱</sup> «خبر، صفت، معدود و اسم جامد بعد از اشاره» در صورتی که جمع باشند، به صورت مفرد ترجمه می‌شوند.



- ۳- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...﴾<sup>۳</sup> القصر: ۳ و ۴ **اسلوب استثنا**  
همانا انسان در زیان است\* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند...
- ۴- حَضَرَ جَمِيعَ الطَّلَابِ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانَاتِ إِلَّا جَوَادًا. **اسلوب استثنا**  
به جز جواد همه دانش‌آموزان در سالن امتحانات حاضر شدند.
- ۵- شارَكْتُ فِي جَمِيعِ الْمُبَارَاةَاتِ إِلَّا كُرَةَ الْمَنْصَدَةِ. **اسلوب استثنا**  
به جز تنیس در همه مسابقات شرکت کردم.
- ۶- قَرَأْتُ الْكِتَابَ التَّارِيخِيَّ إِلَّا مَصَادِرَهُ. **اسلوب استثنا**  
کتاب تاریخی را به جز منابع خواندم.
- ۷- إِشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا الْأَنَانَاسَ. **اسلوب استثنا**  
انواع میوه را به جز آناناس خریده‌ام یا خریدم. /

\* نکته: مستثنی منه نقش نیست، برای همین می‌توان زیر دو کلمه خط کشید: ش ۴) جمع یا جمعِ الطَّلَابِ/۵) جمع یا جمعِ المُبَارَاةَاتِ/۶) کتاب یا کتابِ التَّارِيخِيَّ/۷) انواع یا انواعِ الْفَاكِهَةِ مستثنی منه هستند. (اما اگر «الطلاب، المباريات، التاريخي، الفاكهة» را بنویسید مستثنی منه، خطاست)

### که التمارین برگرد

#### ● التمرین الأول: اِبْحَثْ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ فِي مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

- ۱- صَبِيٌّ قَبْلَ سِنِّ الْبُلُوغِ. **الأمرء**  
نوجوان پیش از سن بلوغ. ← پسر نوجوانی که سیبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است.
- ۲- جَعَلَهُ حُرًّا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ. **أَعْتَقَ**  
او را آزاد کرد و او را از اسارت و بردگی در آورد. ← آزاد کرد
- ۳- الرَّجُلُ أَوْ الْمَرْأَةُ الْكَبِيرَةُ فِي السَّنِّ. **العجوز**  
مرد و زن بزرگسال. ← پیر زن و پیر مرد
- ۴- قِطْعَةٌ مِنْ قَمَاشٍ يُلبَسُ فَوْقَ الْمَلَابِسِ، كَالْحَبَاءَةِ. **الرداء**  
تکه ای از پارچه که همچون عبا روی لباس‌ها پوشیده می‌شود. ← ردا، روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه‌ها
- ۵- مَرَّةً قَشَرَهَا هَبْلًا \* ۱ وَ غَيْرُ صَالِحٍ لِلْأَكْلِ، يُكْسَرُ لِتَنَاوُلِهَا. **الجوز**  
میوه ای که پوستش سخت و سفت و غیر قابل خوردن است و برای خوردنش شکسته می‌شود. ← گردو

#### ● التمرین الثاني: اِقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ ۱؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ. برگرد

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ وَ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ جَمَاعَتَانِ.  
پیامبر خدا ﷺ وارد مسجدی شد و دو گروه در مسجد بودند.

جَمَاعَةٌ يَتَفَقَّهُونَ ۲، وَ جَمَاعَةٌ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَسْأَلُونَهُ.

گروهی دانش فرا می‌گرفتند و گروهی به درگاه خدا دعا می‌کردند و از او درخواست می‌کردند.

<sup>۳</sup> المصَادِرُ: منابع

فَقَالَ: كَلِمَاتٌ الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَى خَيْرٍ. أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَدْعُونَ اللَّهَ؛

پس فرمود: هردو گروه در راه خوبی هستند. اما اینها که به درگاه خدا دعا می‌کنند؛

و أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ وَيُفْقَهُونَ الْجَاهِلَ. هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ. بِالتَّعْلِيمِ أُرْسِلَتْ.

و اینان دانش فرا می‌گیرند و نادان را دانا می‌کنند. اینان برترند. من برای یاد دادن پراکنگشته شده‌ام.

ثُمَّ قَعَدَ مَعَهُمْ.

سپس با آنها نشست.

۲- بجزار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۶ / ثنیة المرید، ص ۱۰۶ (بترصیف)

۱- الصلْب: سخت و سفت

۴- فُقِّهَ: دانا کرد، دانش آموخت ۵- قَعَدَ: نشست

۳- تَفَقَّهَ: دانا شد، دانش فرا گرفت

□ وَالْآنَ أَجِبْ عَمَّا يَلِي حَسَبَ النَّصِّ.

۱- لِمَاذَا جَاءَتْ كَلِمَةُ «مَسْجِدٍ» فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى بِدُونِ أَلٍ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ مَعَ أَلٍ؟  
مَسْجِدٍ: چون ناشناخته و نکره است، بدون ال آمده است. / الْمَسْجِدِ: یک بار از آن سخن گفته شده است، پس اسم شناخته شده، با ال آمده و معرفه است.

۲- مَا هُوَ نَوْعُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ؟

التَّعْلِيمِ: اسم مصدر، مفرد مذکر، معرفه به ال  
الْجَاهِلِ: اسم، مفرد، مذکر، اسم فاعل، معرفه به ال  
الْأَفْضَلِ: اسم، مفرد، مذکر، اسم تفضیل، معرفه به ال

۳- أَكْتُبُ نَوْعَ هَذَيْنِ الْفِعْلَيْنِ وَ صِيغَتَهُمَا وَ بَابَهُمَا؟

يَتَفَقَّهُونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غایب، (بر وزن يَتَفَعَّلُونَ) ثلاثی مزید من باب تَفَعَّلَ  
أُرْسِلَتْ: فعل ماضٍ، متکلم وحده، ثلاثی مزید من باب افعال

۴- أَعْرِبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ:

اللَّهِ: مضاف الیه و مجرور بالكسرة ﴿ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ.﴾

اللَّهِ: مفعول و منصوب بالفتحة ﴿ يَدْعُونَ اللَّهَ﴾

خَيْرٍ: مجرور به حرف جر بالكسرة ﴿ كَلِمَاتٌ الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَى خَيْرٍ﴾

الْجَاهِلِ: مفعول و منصوب بالفتحة ﴿ يُفْقَهُونَ الْجَاهِلَ﴾

أَفْضَلُ: خبر و مرفوع بالضممة ﴿ هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ﴾

۵- أَكْتُبُ مُتَرَادِفَ «جَلَسَ» وَ «بُعِثْتُ» وَ «أَحْسَنُ» فِي النَّصِّ؟

جَلَسَ = قَعَدَ ؛ بُعِثْتُ = أُرْسِلْتُ ؛ أَحْسَنُ = أَفْضَلُ

۶- أَكْتُبُ جَمَعَ التَّكْسِيرِ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ «رَسُولٌ» وَ «جَاهِلٌ» وَ «أَفْضَلٌ» وَ «تَعْلِيمٌ»:

رُسُلٌ - جُهَالٌ - أَفْضَلٌ - تَعْلِيمٌ

## ● التمرین الثالث: عین الکلمة الغریبة فی کل مجموعة مع بیان السبب. برگرد

۱) ألیافع  الشَّاب  الأَمْرَد  العَجوز  الوعاء   
 ألیافع (جوان کم سن و سال) // الشَّاب (جوان) // الأَمْرَد (نوجوان) // العَجوز (پیر) // الوعاء (ظرف)

۲) الرِّصید  الرِّداء  الفُستان  القَمیص  السَّروال   
 الرِّصید (اعتبار مالی، شارژ) // الرِّداء (روپوش بلند و گشاد روی که روی دیگر جامه‌ها کِشند) // الفُستان (پیراهن زنانه) // القَمیص (پیراهن) // السَّروال (شلوار)

مفرد: الفرس  القصیر  مفرد: الکلَب  مفرد: الذئب  مفرد: الأسد   
 ۳) الأفراس  الأفراس (اسب‌ها) مفردها: الفرس / القصیر (کوتاه) // الکلَب (سگ‌ها) مفردها: الذئب (گرگ‌ها) // الأسد (شیرها)

مفرد: الأخ  مفرد: الأم  مفرد: الجَد  مفرد: البئر  مفرد: الأخت   
 ۴) الإخوة  الأمهات  الأجداد  الآبار  الأخوات   
 الإخوة (برادران) // الأمهات (مادران) // الأجداد (پدران) // الآبار (چاه‌ها) // الأخوات (خواهران)

۵) القِشر  أَلْفِظْ  الجِدْع  العُصن  الثَّمَر   
 القِشر (پوست) // أَلْفِظْ (تندخو) // الجِدْع (تنه) // العُصن (شاخه) // الثَّمَر (میوه)

۶) الفُستق  الجُوز  النُّوم  العِنب  التُّفاح   
 الفُستق (پسته) // الجُوز (گردو) // النُّوم (خواب) // العِنب (انگور) // التُّفاح (سیب)

## ● التمرین الرابع: صغ المترادفات و المتضادات في مكانها المناسب. برگرد

غَلا الشَّرَاءَ إِتَّسَعَ قَدَرَ الدَّاءِ الصَّبِي رَاحَ الأَعوامَ أَعْطَى الرُّوحَ صَارَ الشَّمالَ  
 البَيْعَ رَخُصَ دَهَبَ السَّنِينِ أَصْبَحَ الرِّحْمَةَ الیَمینِ المَرَضِ اسْتَطاعَ أَخَذَ الوَلَدَ ضاقَ



غَلا ≠ رَخُصَ	الشَّرَاءُ ≠ البَيْعَ	إِتَّسَعَ ≠ ضاقَ	أَعْطَى ≠ أَخَذَ
گران شد ارزان شد	خرید فروش	گشاد شد تنگ شد	داد گرفت
الشَّمال ≠ الیَمین	قَدَرَ = اسْتَطاعَ	الدَّاءُ = المَرَضِ	الصَّبِي = الوَلَدِ
چپ راست	توانست	بیماری	پسر
راح = دَهَبَ	الأَعوامَ = السَّنِينِ	الرُّوحَ = الرِّحْمَةَ	صارَ = أَصْبَحَ
رفت	سال‌ها	رحمت	شد

● التمرین الخامس: برگرد

أ. تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ.

لَمْ يَنْفَتِحْ: گشوده نشد	۷. انْفَتَحَ: گشوده شد	رَجَاءً، اِفْتَرَحَنَ: لطفاً، پیشنهاد بدهید	۱. تَفَتَّرَحَنَ: پیشنهاد می‌دهید
لَا تَنْظَاهِرَ: وانمود نمی‌کنیم	۸. تَظَاهَرَ: وانمود کرد	لَا تَبْتَعِدْ: دور نشو	۲. تَبْتَعِدْ: دور می‌شوی
سَتَوَكَّلْ: توکل خواهیم کرد	۹. تَوَكَّلْ: توکل کرد	أَسْرِعْ: بشتاب	۳. تُسْرِعْ: می‌شتابی
عَلِّمْنِي: به من آموزش بده	۱۰. عَلِّمْ: آموزش بده	أَعْتَدِرْ: پوزش می‌خواهم	۴. يَعْتَدِرْ: پوزش می‌خواهد
لَنْ يَرْجِعَ: بر نخواهد گشت	۱۱. يَرْجِعْ: بر می‌گردد	لَا يُقَاتِلْ: نباید بجنگد	۵. قَاتِلْ: جنگید
لِيَنْجَحَ: باید موفق شود	۱۲. يَنْجَحْ: موفق می‌شود	مَا اسْتَهْلَكْنَا: مصرف نکردیم	۶. اسْتَهْلَكْنَا: مصرف کرد

ب. تَرْجِمِ الْأَسْمَاءَ.

الْإِحْتِفَالَاتِ: جشن‌ها	۷. اِحْتَفَلْ: جشن گرفت	الْأَكْبَارِ: بزرگان، بزرگ‌تران	۱. كَبُرَ: بزرگ شد
الْمُسْتَمْعِينَ: گوش فرا دهندگان	۸. اسْتَمَعَ: گوش فرا داد	النَّادِمُونَ: پشیمان‌ها	۲. نَدِمَ: پشیمان شد
الْعَفَّارِ: بسیار آمرزنده	۹. عَفَّرَ: آمرزید	الْمَعْمَلِ: کارگاه، محل کار	۳. عَمِلَ: کار کرد
الْمَلَاعِبِ: ورزشگاه‌ها	۱۰. لَعِبَ: بازی کرد	الْمَنْصُورَاتِ: یاری شدگان	۴. نَصَرَ: یاری کرد
الصُّغْرَى: کوچک‌تر	۱۱. صَغُرَ: کوچک شد	الْمُشَجِّعَةِ: تشویق‌کننده	۵. شَجَّعَ: تشویق کرد
التَّدْرِيسِ: درس دادن	۱۲. دَرَسَ: درس داد	الْمُعَيَّنِ: مشخص شده	۶. عَيَّنَ: مشخص کرد

● التمرین السادس: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ. برگرد

۱- مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.

مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.

مُدَارَاةٌ: مبتدا و مرفوع به ضمه/ النَّاسِ: مضاف الیه و مجرور به کسره/ نِصْفٌ: خبر و مرفوع به ضمه/ الْإِيمَانِ: مضاف الیه و مجرور به کسره

۲- عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.

دشمنِ عاقل بهتر از دوستِ نادان است.

عَدُوٌّ: مبتدا و مرفوع به ضمه/عاقِلٌ: صفت و مرفوع به ضمه/خَيْرٌ: خبر و مرفوع به ضمه/ صَدِيقٍ: مجرور به حرف جرّ/ جَاهِلٍ: صفت و مجرور به کسره

۳- يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلَامًا إِلَّا الْحَقَّ أَبَدًا .

ای دوست من، هرگز سخنی بجز حقیقت نگو.

کَلَامًا: مفعول و منصوب به فتحه/ الْحَقَّ: مستثنی و منصوب به فتحه

۴- أَلْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.

علم در کودکی مانند نقش در سنگ است.

أَلْعِلْمُ: مبتدا و مرفوع به ضمه/ كَالنَّقْشِ: خبر از نوع جارّ و مجرور/ الْحَجَرِ: مجرور به حرف جرّ «فی»

۵- أَضْعَفُ النَّاسِ مَنْ ضَعَّفَ عَنِ كِتْمَانِ سِرِّهِ.

ضعیف‌ترین مردم کسی است که در پنهان کردن رازش ضعیف باشد.

أَضْعَفُ: مبتدا و مرفوع به شکل ضمه/ النَّاسِ: مضاف الیه و مجرور/ كِتْمَانِ: مجرور به حرف جرّ/ سِرِّ: مضاف الیه و مجرور به کسره

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: أ. اِنْحَتِنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةَ فِي مَا يَلِي. برگرد

(اسم الفاعل و اسم المفعول و اسم المبالغة و اسم التفضيل و اسم المكان)



۱- ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ...﴾ یوسف: ۵۴

بی‌گمان نفس بسیار امر کننده به بدی است. (چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند و ولادوند)

أ. أَمَّارَةٌ: (وزن فَعَالَةٌ، بسیار امر کننده): اسم مبالغه

ب. النَّفْسَ: اسم إن و منصوب به فتحه/ أَمَّارَةٌ: خبر إن و مرفوع به ضمه

۲- إِعْلَمْ بِأَنَّ «خَيْرَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ». الإمام عبيد بن عمير عليه السلام

بدان که «بهترین یاران، قدیمی‌ترین آنهاست.»

أ. خَيْرٌ (بهترین): اسم تفضیل/ أَقْدَمٌ (وزن أَفْعَل، قدیمی‌ترین): اسم تفضیل

ب. خَيْرٌ: اسم أن و منصوب به فتحه/ الْإِخْوَانِ: مضاف الیه و مجرور به کسره/ أَقْدَمٌ: خبر أن و مرفوع به ضمه

<sup>۳۲</sup> برای دبیران: «عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.» از جمله مواردی که مبتدا می‌تواند نکره واقع شود، نکره موصوفه است. هرگاه مبتدای نکره دارای صفت مفرد باشد به صورت معرفه ترجمه می‌شود. دشمن دانا از دوست نادان بهتر است. (معادل دشمن دانا به از نادان

دوست)

برای دانش آموز: عدو: مبتدا/عاقل: صفت/خیر: خبر/ صَدِيقٍ: مجرور به حرف جرّ، من صَدِيقٍ: جار و مجرور/ جاهل: صفت

متضاد ← جاهل ≠ عالم = عاقل / صَدِيقٍ ≠ عَدُوٌّ

<sup>۳۴</sup> : «همیشه» اما در جملات منفی به معنای «هرگز، هیچوقت» می‌باشد.

۳- «أَكْبَرُ الْحَمَقِ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالْمَدْحُ وَالْمَدْحُ» الإمام علي عليه السلام

بزرگترین حماقت، زیاده روی در ستایش و نکوهش است.

أ. أَكْبَرُ (وزن أَفْعَل، بزرگ‌ترین): اسم تفضیل / المدح ≠ الذم

ب. أَكْبَرُ: مبتدا و مرفوع به ضمه / الْحَمَقِ: مضاف الیه و مجرور به کسره / الْإِغْرَاقُ: خبر و مرفوع به ضمه

۲

۵

۴- طَلِبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ .

طلب نیاز از نا اهلش سخت‌تر از مرگ است.

أ. أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت‌تر): اسم تفضیل

ب. طَلِبُ: مبتدا و مرفوع به ضمه / أَشَدُّ: خبر و مرفوع به ضمه

۳

۶

۵- «قُمْ عَن مَجْلِسِكَ لِأَيِّبِكَ وَ مَعْلَمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا.» الإمام علي عليه السلام

به احترام پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانروا باشی.

أ. مَجْلِسِ (وزن مَفْعَل، محل نشستن و جا): اسم مکان / مَعْلَمِ (وزن مَفْعَل): اسم فاعل

ب. مَجْلِسِ: مجرور به حرف جرّ «عَنْ»

۶- «يَوْمَ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ.» الإمام علي عليه السلام

روز [اجرای] عدالت بر ستمگر سخت‌تر از روز ستم بر ستم‌دیده است. (مفهوم: پشیمانی ستمگر را می‌رساند.)

أ. الظَّالِمِ (وزن فاعل): اسم فاعل / أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت‌تر): اسم تفضیل / الْمَظْلُومِ (وزن مَفْعُول) اسم مفعول

ب. يَوْمِ: مبتدا و مرفوع به ضمه / الْعَدْلِ: مضاف الیه و مجرور / يَوْمِ: مجرور به حرف جرّ «مِنْ» / الْمَظْلُومِ: مجرور به حرف جرّ «عَلَى»

ب. أَعْرَبُ مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ.

پاسخ در قسمت بالا گفته شد.

۲ اصل آن «أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ طَلِبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا.» حدیثی از امام علی علیه السلام است.

۳۶ برای دانش آموز: این شرطیه هرگاه با «و» همراه شود به معنای اگرچه، جواب شرطش حذف می‌شود. (از اداه شرط) كُنْتُ (فعل شرط).